

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۳/۲۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۳

فصل نامه علمی - پژوهشی مشرق موعود

سال یازدهم، شماره ۴۴، زمستان ۱۳۹۶

توحیدگرایی؛ ره آورد دینی عصر ظهور

رقيه موسى زاده^۱

فتح الله نجارزادگان^۲

علی راد^۳

چکیده

عدالت گستری مهدوی به عنوان ارزشمندترین ره آورد عصر ظهور، است. یکی از راه های درک این تعبیر و شناخت ابعاد و عمق آن، بررسی همه جانبه از تعبیر «ظلم بشری» پیش از ظهور است؛ زیرا تعبیر «عدالت» و «قسط» با «ظلم» و «جور» جایگزین یکدیگرند. مقوله «ظلم» در مصادر فریقین به سه نوع تقسیم شده است؛ ظلم نابخشدنی، ظلم غیر واگذاشتنی و ظلم بخشودنی. چون در ماهیت این سه نوع ظلم درنگ کنیم ریشه همه آنها را در شرک خفی و جلی انسان با غفلت او از یکتاپرستی می یابیم، پس عدالت بعد از ظهور، نقطه مقابل شرک، در توحید شناسی و توحیدگرایی است. عصر ظهور، عصر تجلی حقیقت توحید و ظهور حقیقت در عالم است و آینده بشریت دین داری خواهد بود و زمین از آن بندگان صالح خداست. از راه های رسیدن به توحید در روایات، معرفت امام است. این مقاله به دنبال بررسی چگونگی رسیدن انسان ها به معرفت توحیدی از رهگذر معرفت امام در عصر ظهور است و به این نتیجه می رسد که معرفت امام به معرفت توحیدی هم طریقت دارد و هم موضوعیت. هر چند در عصر غیبت رسیدن به این معرفت

۱. دانشجوی کارشناسی ارشد علوم قرآن و حدیث پردیس فارابی دانشگاه تهران (نویسنده مسئول)

(rmoosazadeh5770@ut.ac.ir)

۲. استاد پردیس فارابی دانشگاه تهران.

۳. دانشیار پردیس فارابی دانشگاه تهران.

امکان دارد؛ ولی در عصر ظهور که عصر غالب آمدن دین ولایی بر جهان هستی است، با حضور امام تحقق می یابد و کل بشر به سهم خود به معرفت توحیدی نائل می آید و امام با سیره گفتاری و سیره ولایی خود باعث معرفت توحیدی می شود.

واژگان کلیدی

توحیدگرایی، عصر ظهور، معرفت طریقی امام، معرفت موضوعی امام، ولایت تکوینی.

مقدمه

عدالت گستری، برپایی عدالت و قسط در همه ابعاد آن، شورانگیزترین تعبیر برای آدمی بوده و هست. خداوند، خود را «قائم به قسط» خوانده و فرموده:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ (آل عمران: ۱۸)؛

خداوند که در کارهایش عدالت را برپا داشته، گواهی داده است که معبودی شایسته پرستش جز او نیست و فرشتگان و دانشمندان نیز بر آن گواهی داده اند. (آری)؛ معبودی شایسته پرستش جز او که شکست ناپذیر و حکیم است، نیست.

در پی آن، مؤمنان را نیز به برپایی عدالت و قسط فراخوانده و فرموده:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا كُونُوا قَوَّامِينَ بِالْقِسْطِ شُهَدَاءَ لِلَّهِ... فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوَىٰ أَنْ تَعْدِلُوا... فَإِنَّ اللَّهَ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ﴾ (نساء: ۱۳۵)؛

ای کسانی که ایمان آورده اید! برپادارندگان عدالت باشید (و در پاسداری آن، سخت بکوشید) و برای خدا گواهی اید... پس، از هوای خویش پیروی نکنید که مبادا از حق منحرف شوید... که همانا خداوند، به آن چه می کنید، آگاه است.

و بالاخره خداوند انبیا را برای برپایی مردم بر امر عدالت فرستاده و آن را یکی از اهداف رسالت قرار داده و فرموده:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ﴾ (حدید: ۲۵)؛

همانا ما پیامبران خود را با معجزات فرستادیم و با آن ها کتاب و میزان فرود آوردیم تا مردم همواره به عدل و داد برپا باشند.

از امام کاظم علیه السلام درباره تأویل این آیه که می فرماید:

﴿اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾ (حدید: ۱۷):

بدانید که همانا خداوند زمین را پس از موتش، زنده می‌کند.

چنین نقل شده است:

يَبْعَثُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ رَجُلًا فَيُحْيِيُونَ الْعَدْلَ، فَتُحْيِي الْأَرْضُ لَأَحْيَاءِ الْعَدْلِ؛

خداوند بلند مرتبه، مردانی را بر می‌انگیزد تا عدل را احیا کنند؛ چون زمین با احیای عدل، زنده می‌شود. (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۷، ۱۷۴).

از امام باقر (ع) همین مضمون درباره احیای زمین با اجرای عدالت توسط امام مهدی (ع) نقل شده است. (استرآبادی، ۱۴۰۹ق: ج ۲، ۶۲۲)

عدالت‌گستری مهدوی به عنوان ارزشمندترین ره‌آورد عصر ظهور، است. به نظر ما یکی از راه‌های درک این تعبیر و شناخت ابعاد و عمق آن، بررسی همه‌جانبه از تعبیر «ظلم بشری» پیش از ظهور است. چون تعبیر «عدالت» و «قسط» با «ظلم» و «جور» کنار یکدیگر به صورت جایگزین آمده‌اند، روایات متعدد فریقین از پرشدن زمین از ستم و جور پیش از ظهور همانند پر شدن آن از عدالت و قسط پس از ظهور خبر می‌دهد. (کلینی، ۱۳۸۸: ج ۱، ۳۳۸؛ صنعانی، ۱۴۰۳: ج ۲۰۷۶۷)

ظاهراً فراگیر شدن ستم پیش از ظهور امام مهدی (ع) یکی از عنوان‌های مشهوری است که کمتر حدیث مربوط به امام مهدی (ع) درباره آن سخن نگفته است.

مقوله «ظلم» در مصادر فریقین به سه نوع تقسیم شده است؛ ظلم نابخشودنی، ظلم غیر واگذاشتنی و ظلم بخشودنی. (هندی، ۱۴۰۵، ح ۷۵۸۸ و ۱۰۳۲۶؛ سید رضی، ۱۳۷۸، خطبه ۱۷۶) ظلم به خدا شرک به او و نابخشودنی است و ظلم به دیگران، پایمال کردن حقوق آنان است و ظلم به خویش، ارتکاب گناه و آلوده ساختن صحنه جان و پذیرش کیفر او (در صورت عدم بخشش حق تعالی) است. چون در ماهیت این سه نوع ظلم درنگ کنیم ریشه همه آن‌ها را در شرک خفی و جلی انسان با غفلت او از یکتاپرستی می‌یابیم. شرک ذاتی بر اثر تحریف‌ها، کتمان‌ها و جهالت‌ها به وقوع پیوسته، منشأ ظلم به خویش و به دیگران نیز پیروی از نفس و شیطان و در واقع شرک در اطاعت است.

آری همانگونه که گفته شد، ظلم پیش از ظهور، در شرک خفی و جلی آدمیان به صورت آگاهانه و ناآگاهانه ریشه دارد، پس عدالت بعد از ظهور، نقطه مقابل شرک، در توحید شناسی و توحیدگرایی ریشه خواهد داشت. در این مقاله در صدد بررسی راه رسیدن به معرفت توحیدی در عصر ظهور هستیم که بر اساس روایات راه رسیدن به معرفت توحیدی از رهگذر معرفت به

امام است که در ادامه به طور مفصل به بررسی آیات و روایات در این زمینه می پردازیم.

سیمای عصر ظهور در قرآن کریم

بر اساس آیات قرآن آینده بشریت، دین داری خواهد بود و زمین از آن بندگان صالح خداست و آیات قرآن بر این موضوع تصریح دارند:

﴿وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ﴾ (انبیاء: ۱۰۵)؛
و حَقًّا که ما در هر کتاب آسمانی پس از لوح محفوظ و در زبور (داود) پس از ذکر (تورات موسی) و در قرآن پس از آن کتاب ها، نوشتیم و مقرر کردیم که همانا (ملکیت و حاکمیت و استفاده تام از برکات) این زمین را بندگان صالح و شایسته من به ارث خواهند برد (از دست غاصبان و ائمه جور به امامان عدل و خلفای آن ها منتقل خواهد شد).

بر اساس این آیه و آیات شبیه به آن، آینده بشریت نویدبخش بوده و حاکمیت زمین از آن صالحان است. چه این که بنا بر اطلاق تعابیر آیه، وعده نویدبخش شامل هر دو جهان دنیا و آخرت می گردد و مؤمنان صالح، وارث زمین در عصر ظهور و وارث بهشت در عالم آخرت خواهند شد. (طباطبائی، ۱۴۱۷: ج ۱۴، ۳۳۰) مرحوم طبرسی در روایتی از امام باقر علیه السلام حدیثی را نقل می کند که در آن امام، بندگان صالح را اصحاب مهدی علیه السلام دانسته اند. (طبرسی، ۱۳۶۰: ج ۴، ۶۶) آیه دیگری که از آن دین داری در عصر ظهور را می توان فهمید آیه استخلاف قوم موعود است. (نور: ۵۵) از این آیه که به استخلاف قوم موعود یاد می شود و درباره امام مهدی علیه السلام و عصر ظهور است، استفاده می شود که دغدغه قوم موعود پیش از هر چیز دیگر «دین ورزی» است. اگر خداوند آنان را در زمین به خلافت می رساند برای آن است که دین شان را تثبیت کند؛ تثبیت و تحکیم دین در متن جامعه به شناخت درست و واقع بینانه آموزه های آن بدون خطا و اجرای آگاهانه آن بدون اشتباه است.

در فرازی از آیه می فرماید: ﴿دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ﴾ دینی که مورد رضا و پسند خدا برای آنان بوده، سیطره می یابد و همگان بر احکام دین موردپسند خداوند گردن می نهند. این دین موردپسند در آیه ۳ سوره مائده تبیین شده است. آن جا که می فرماید:

﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾

امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را برای شما به عنوان آیینی (استوار و پایدار) پذیرفتم.

دین مورد رضای حق تعالی با ولایت اهل بیت علیهم‌السلام پیوند خورده است. چون بر اساس تفسیر آیه و روایات معصومان علیهم‌السلام اکمال دین و اتمام آن و سپس تجلی آن در دین اسلام با اعلان ولایت در غدیر خم بوده و به وسیله ولایت امام علی علیه‌السلام اسلام مورد رضای خداوند به وجود آمده و در متن آن جای گرفت. از این نکته می‌توان نتیجه گرفت که تحقق دین اسلام و غلبه آن بر تمام ادیان در عصر ظهور، تحقق و غلبه اسلام ولایی است. (مرکز غدیرستان کوثر نبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، ۱۳۹۲: ۴۵؛ نجارزادگان، ۱۳۹۳: ۲۲۱)

حاصل آن که خداوند وعده داده مؤمنان موحد ناب و خالص را از عیب کفر و نفاق، جامعه‌ای شایسته برپا می‌کنند، آنان وارث همه زمین می‌شوند و جز آموزه‌های دین حق بر زندگی آنان حاکم نگردد. دین حق در تمام جغرافیای زمین و در سطح جهانی تثبیت می‌شود و غالب می‌آید و آحاد مردم بر آن گردن می‌نهند؛ به گونه‌ای که شأن دین و دین ورزی در تمام جوامع بشری والا گردد. همان‌طور که در آیه اظهرار دین (توبه: ۳۳) هم خداوند به این نکته اشاره می‌کند که دین حق بر دیگر مذاهب غالب آید و این امر مبتنی بر سنت حق تعالی و فضل اوست که بر پاک‌سازی و سالم‌سازی زمین و در پی آن به بقای دین ورزی و ابقای توحیدگرایی تعلق گرفته است.

پرسش این جاست که چه راه‌هایی برای تحقق معرفت به خدا و اجرای احکام الهی برای دین‌داری و توحیدگرایی و در نتیجه دوری از شرک در آن عصر تحقق می‌یابد؟ یکی از این راه‌ها که در احادیث به آن تأکید شده معرفت به امام زمان است، نمود این حقیقت در عصر غیبت کمرنگ است. اکنون باید دید چگونه در عصر ظهور پررنگ می‌شود و عینیت می‌یابد. یعنی چگونه در آن عصر با وجود امام زمان علیه‌السلام، معرفت توحیدی افزایش یافته و با حضور مستقیم معصوم، دین تحقق خواهد یافت؛ مانند حضور امام خمینی رحمه‌الله در زمان انقلاب که بسیاری از افراد به خاطر شخصیت ایشان به معرفت رسیدند و حاضر به فدا کردن جان خویش برای اسلام ناب شدند.

معرفت به امام به دلیل احادیث متعددی که شیعه و سنی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل کرده‌اند؛ لازم شمرده شده است؛ (کلینی، ۱۳۸۶: ج ۱، ۱۸۰) از جمله این حدیث است که می‌فرماید: «من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة» اگر مجموعه نقل‌های حدیث «من مات...» در منابع روایی شیعه و اهل سنت را در نظر بگیریم، با وجود ادعای تواتر (مفید، بی‌تا: ۲۸؛ مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۸، ۳۶۸ و ج ۲۹، ۳۸؛ کاشف الغطاء، بی‌تا: ج ۱، ۶) اجماع (مفید، بی‌تا: ج ۱، ۱۲؛ عاملی، بی‌تا: ج ۱، ۱۱۱) و قبول همگان درباره این حدیث (مق دس اردبیلی، ج ۱۲،

۲۹۹؛ شیخ بهایی، ۱۳۷۴: ۴۳۱) و فراوانی نقل و استناد آن به رسول خدا ﷺ در کلام پیشوایان معصوم علیهم السلام همراه با تأکید فراوان، (ابن بابویه، ۱۳۸۷: ج ۲، ۵۸) نباید در صدور چنین مضمونی از رسول خدا ﷺ تردیدی باقی باشد. افزون بر این که محتوای حدیث «من مات» با دیگر عقاید مستند و مستدل پیروان مکتب اهل بیت علیهم السلام در مباحث امامت سازگاری دارد. به علاوه تعدادی از نقل‌های آن، از نظر سند و مصدر صحیح و معتبر است. (برقی، ۱۳۷۱: ج ۱، ۱۵۴؛ صفار، ۱۴۰۴: ج ۱، ۲۵۹؛ ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۱، ۲۲۹-۲۳۰) بدین جهت مورد توافق علمای فریقین واقع شده و دیده یا شنیده نشده است که کسی در صحت آن تردید کرده باشد و در مجموع با توجه به کثرت نقل و اهتمام بسیار راویان و اندیشه‌وران به موضوع بحث و نیز تأیید شدن سلسله اسناد حدیث و نیز ادعای اجماع برخی از صاحب نظران، صحت صدور این حدیث مبرهن و روشن می‌گردد البته برخی از این روایات که از نظر سندی دچار ضعف هستند (ابن ابی زینب، ۱۳۹۷: ۱۲۷؛ ابن بابویه، ۱۳۷۸: ج ۲، ۵۸؛ همو، ۱۳۸۵: ج ۱، ۹) و دلیل عمده ضعف وجود راویان ضعیف و مجهول در سند است ولی این روایات با مؤید محتوایی و مصادر معتبر و معتمد ضعف شان جبران می‌شود.

احادیث «من مات» اشاره دارد کسی که بدون معرفت به امام زمان ﷺ از دنیا برود به مرگ جاهلی مرده است؛ مرگ جاهلی یعنی مردن بدون شناخت خدا و رسول خدا ﷺ و کسی که به معرفت امام زمان ﷺ خود نایل نشده، در واقع از گمراهی زمان جاهلیت که خدا و پیغمبر را نمی‌شناختند، خارج نشده است. بنابراین، معرفت خدا و رسول، اگر به معرفت امام زمان ﷺ منتهی نشود، به حال انسان فایده‌ای نخواهد داشت و او را دیندار نمی‌کند. و از دیگر احادیث که به لزوم معرفت به امام اشاره دارند احادیثی هستند که معرفت به امام را منجر به معرفت خدا می‌داند. مانند «من عرفهم فقد عرف الله» (کافی، ۱۳۸۶: ج ۴، ۵۷۸؛ مفاتیح الجنان، زیارت جامعه صغیره) یا در زیارت جامعه آمده است که «السلام علی محال معرفه الله» یا «من اراد الله بدأ بکم»^۱ پس می‌توان از این دو دسته از احادیث نتیجه گرفت که معرفت به امام زمان ﷺ منجر به معرفت خدا می‌شود.

۱. جای تردید نیست که ادعیه و زیارات نقش بسزایی در معرفی اهل بیت دارند. یکی از این زیارات که با فرازهای بلندش به بلندی مقام ائمه اطهار نظر دارد و زمینه معرفت و بصیرت کامل تر نسبت به آنان را فراهم می‌سازد، زیارت جامعه کبیره است. زیارت جامعه کبیره، منشور بلند امامت و هدایت است که از وجود هادی امت، حضرت علی بن محمد النقی ﷺ به ما رسیده است تا زائر با کسب معرفت نسبت به ائمه علیهم السلام آنان را الگو و اسوه‌ی خویش قرار دهد؛ چرا که شناخت حضرات معصومین ﷺ راه شناخت خداوند است؛ علامه مجلسی درباره این زیارت گفته است: «ائها اصح الزیارات سندا و اعمها موردا و افصحها لفظا و ابلغها معنا و اعلاها شأنا»؛ زیارت جامعه کبیره از نظر سند صحیح‌ترین زیارت‌ها و از نظر مورد گسترده‌ترین و از جهت لفظ فصیح‌ترین و از جنبه معنا بلیغ‌ترین و از نظر جایگاه برترین زیارت هاست.

اما در مورد تحلیل پیوند معرفت امام با توحید و میزان تأثیر ولایت در توحید، دیدگاه‌هایی وجود دارد. دیدگاه‌های موجود نسبت به این مسئله را می‌توان در دو گروه طبقه‌بندی کرد. دیدگاه حداقلی یعنی؛ دیدگاه‌هایی که به طریقت معرفت امام در توحید اعتقاد دارند و دیدگاه حداکثری یعنی؛ دیدگاه‌هایی که موضوعیت معرفت به امام را بیان کرده‌اند؛ یعنی برخی معرفت به امام را صرفاً مسیری که به شناخت پروردگار منتهی می‌شود، می‌دانند. در مقابل برخی دیگر شناخت امام را فی نفسه مطلوب می‌دانند.

طریقت معرفت به امام در معرفت توحیدی

در این دیدگاه شناخت سیره گفتاری امام، مسیر رسیدن به خداست. در عصر ظهور، این طریقت، هموار شده و جامعه بشری از لسان مبارک امام به توحید ناب نایل می‌آیند. بررسی روایات مربوط به سیره و روش امام مهدی علیه السلام حاکی از هماهنگی سنت آن حضرت با سنت سایر اهل بیت علیهم السلام است. خداوند متعال به پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ (نحل: ۱۲۵)؛
(مردم را) به سوی راه پروردگارت با منطقی حکیمانه و ادله قانع‌کننده و با پندی نیک و بیداری‌بخش و عبرت‌آموز دعوت کن و با آنان (مخالفان) به نیکوترین وجهه محاجه و مجادله نما.

و از صفات رسول صلی الله علیه و آله این بود که با حکمت و موعظه به دین اسلام دعوت می‌کرد و همین عامل ورود فوجی از کافرین و مذاهب دیگر به دین اسلام شد. و در زیارت حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام هم آمده است:

الصادع بالحكمة والموعظة الحسنة؛

خلق را به صدای رسا بعلم و حکمت الهی دعوت کند و بموعظه نیکو و سخن صدق پند دهد. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۹۹، ۱۰۱)

و او از روش جدش پیروی خواهد کرد. از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله نقل شده است:

سنته سنتی یقیم الناس علی ملتی و شریعتی و یدعوهم الی کتاب ربی عزوجل؛

سیرت و سنت او، سیرت و سنت من است مردم را بر دین و آیین من به پا خواهد داشت و آنان را به کتاب پروردگارم دعوت می‌کند. (ابن بابویه، ۱۴۱۶ق: ج ۲، ۴۱۱)

و از سیره امیرمومنان علیه السلام هم پیروی خواهد کرد. از امام صادق علیه السلام نقل شده است:

ان قائمنا اهل البيت اذا قام لبس ثياب علی علیه السلام و سار بسيرة علی علیه السلام؛

همانا قائم ما اهل بیت، هنگامی قیام کند، [همچون] لباس علی علیه السلام می پوشد و به سیره علی علیه السلام عمل می کند. (مجلسی، ۱۴۰۳: ج ۴۷، ۵۴)

البته این روایات متعدد است. با توجه به سیره این بزرگواران و تاریخ زندگی ایشان، روشن می شود که اگر بخواهیم سیره امام را در معرفی توحید به جهان بفهمیم باید به سیره پیشوایان معصوم علیهم السلام مراجعه کنیم زیرا سیره ایشان سیره حضرت مهدی علیه السلام خواهد بود.

بر طبق دیدگاه طریقت، «مقام ذات خدا، یعنی هویت مطلق، خارج از قلمرو عقل حکیمان و بیرون از منطقه قلب عارفان است. کنه صفات ذاتی که عین ذات است محکوم به حکم ذات می باشد، یعنی احاطه برهان یا عرفان بر آن ممتنع است. صفات فعلی خدا مانند خالقیت، رازقیت و... اگرچه ظهور همان ذات است و در مدار اتحاد ظهور و ظاهر، با ذات متحد است، لیکن چون خارج از مقام ذات است، قابل درک با برهان عقلی و عرفان شهودی است. آن مقدار از معرفت که مقدور ممکنات و قابل پیمودن برای آنان است، مراتب فراوانی دارد و همانند کوهی رفیع و بلند مرتبه است که ائمه علیهم السلام در اوج قله آن و شاگردانشان در دامنه های این کوه بلند قرار گرفته اند؛ هر کسی به میزان توان و بهره مندی خود از مکتب آنان، مسافتی را به سوی این قله طی می کند و در عین حال، فاصله او تا اوج قله به اندازه فاصله غیر معصوم با معصوم است». (جوادی آملی، ۱۳۸۹: ج ۲، ۱۳۵-۱۳۶) پس عالی ترین درجه ممکن از شناخت خدا، در اهل بیت علیهم السلام متجلی شده است؛ بنابراین تبیین زوایای توحید و تشریح مرز جدایی آن از شرک در میدان علم و گستره عمل، از اصلی ترین وظیفه مروجان توحید و پیروان این گرایش است؛ لیکن انجام این کار به شکلی شایسته تنها از عهده کسانی برمی آید که با تلاشی صادقانه برای رسیدن به اخلاص در توحید، مقام مخلصان (به کسر) را پشت سر گذاشته و به مدد یگانه هستی بخش به مقام مخلصان (به فتح) رسیده باشند. چون در آن صورت در حقیقت، خود ذات اقدس الهی است که از زبان مخلصان (به فتح) از یگانگی خود سخن می گوید، وگرنه توحید دیگران به نوعی با شرک مشوب است. (همان: ج ۴، ۳۱۰)

لذا اهل بیت علیهم السلام بهترین مربیان بشر در خداشناسی هستند و اگر کسی واقعاً بخواهد خدا را بشناسد تا او را بندگی کند باید سیره گفتاری امام را بشناسد چون آنان بدون واسطه تحت تربیت الهی قرار گرفته اند.

اهل بیت علیهم السلام معرفت به خدا را برای انسان ها تبیین کرده و زمینه کسب معرفت را برای آن ها فراهم می کنند. روایت «بنا عرف الله» (کلینی، ۱۳۸۶: ج ۱، ۱۴۵) صرف نظر از این که می تواند مفید این معنا باشد که آنان تنها کسانی اند که خدا را تا آن جا که برای بشر امکان دارد،

شناخته‌اند و شناخت تا حدی به اندازه شناخت آنان نیست، می‌تواند گویای دو معنای دیگر نیز باشد. اول این که ما خدا را به مردم معرفی کردیم؛ و دوم این که به واسطه جلال و علم و فضل ما، مردم قدر و عظمت خدا را شناختند. (ترخان، ۱۳۹۰: ۵۵)

همچنین بر اساس روایاتی که به خلقت نوری اهل بیت علیهم‌السلام اشاره دارند، تعلیم معرفت خدا، به ایشان واگذار شده است؛ زیرا خداوند نور وجود پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه طاهرین علیهم‌السلام را قبل از هر چیز خلق کرد و آنان پیوسته خدا را تسبیح و تقدیس و تهلیل می‌کردند. سپس ملائکه را آفرید و تعلیم معرفت و عبادت و توحید پروردگار به ملائکه را به آن‌ها واگذار کرد. بدین روی اهل بیت علیهم‌السلام اولین کسانی بودند که در دار امکان، خدا را شناختند و عبادت کردند و خداوند نیز هر کس را که بخواهد هدایت کند با نور هدایت ایشان به توحید و عبادت خود هدایت می‌کند. (مازندرانی، ۱۳۸۲: ج ۴، ۳۰۷) از تلاش‌های ائمه معصومین علیهم‌السلام در معرفت توحیدی مردم، بیانات معصومین علیهم‌السلام در اهمیت معرفه الله و تشویق شیعیان به پیشرفت در درجات توحیدی است.

نهج البلاغه مولی علی علیه‌السلام کانون این معارف توحیدی است. ده‌ها و صدها خطبه، نامه و سخن قصار از ایشان هست که بهترین راه‌های خداشناسی را به ما آموخته‌اند. امیرمؤمنان علی علیه‌السلام در این باره می‌فرمایند:

معرفة الله سبحانه، اعلی المعارف؛

شناختن خدای پاک و منزّه، والاترین معرفت‌هاست.

ایشان در تعبیر دیگر می‌فرمایند:

العلم بالله، افضل العلمین؛

خداشناسی با فضیلت‌ترین علم است.

همچنین در تعبیری دیگر می‌فرمایند:

اول الدین معرفته؛

سرلوحه دین [از نظر اهمیت] شناختن خداست.

آدمی نیز با وجدان احساس می‌کند که شناخت خدا در درجه نخست اهمیت قرار دارد. حتی حضرت در جریان جنگ جمل و پرسش سائل از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در هنگام سوار شدن بر مرکب از مسئله توحید از تبیین آن دریغ نداشتند: شریح بن هانی گوید: در جنگ جمل، مردی اعرابی از امیرمؤمنان علیه‌السلام پرسید: «آیا خداوند واحد است؟» اصحاب بر او تاختند و گفتند: «اکنون چه

جای این پرسش است که علی در حال جنگ است؟»

حضرت امیر علیه السلام فرمود:

بگذارید بپرسد که جنگ ما نیز بر سر همین است.

امامان معصوم علیهم السلام از آن رو که مسئولیت هدایت جامعه پس از نبی اکرم صلی الله علیه و آله به عهده ایشان است و تبیین معارف اصیل و ناب اسلامی را آنان به عهده دارند و ایشان اند که باید عقیده و فکر مردم را از انحرافات باز دارند، آن بزرگواران هر يك طبق شرایط ویژه حاکم بر دوران امامت خویش، این امر مهم را به بهترین شیوه به انجام رسانیدند و از هیچ تلاشی برای معرفی توحید واقعی دریغ نداشتند، این تلاش را می توان از گزارش های متعدد مبارزات آن بزرگواران با مجسمه و مشبهه، زنادقه، جریان غلو و تفویض که اساس توحید را هدف گرفته بودند، به خوبی استفاده کرد. آنان، سکوت در مقابل این گروه گمراه و گمراه کننده را جایز نمی دانستند و به صورتی قاطع و صریح به مبارزه با آنان پرداختند.

یکی از مواردی که در متون روایی ما مطرح شده، مسئله جبر و تفویض و بطلان این دو نظریه افراطی و تفریطی کلامی است.

از جمله دیگر فعالیت های علمی امامان معصوم علیهم السلام، در معرفی توحید حقیقی، گفت وگوهای جدی و پیگیرانه و شرکت در مناظره و پاسخ گویی به شبهاتی بود که در زمینه مسائل عقیدتی آن دوران میان مسلمانان و برخی از فرقه ها و دیگر مذاهب رواج داشت. این افراد گاهی برای دریافت پاسخ و گاهی برای مبارزه با عقاید امامیه به مناظره می پرداختند. هدف ائمه هدی علیهم السلام در برخورد با مناظره کنندگان، بیان و آموزش حقیقت دین، پاک سازی عقاید اسلامی از انحراف و آموزش این ها به شاگردان خویش بود. امام صادق علیه السلام هر يك از شاگردان خود را در علوم خاصی متخصص کرده بودند و به گزارش هشام بن سالم، هنگام مراجعه مردی از شام برای مناظره با امام، فرمودند: می خواهی در چه علمی (موضوعی) مناظره کنی؟ سپس امام در همان علم، او را برای مناظره به شاگردان خود معرفی می کردند. (کشی، بی تا: ج ۲، ۵۵۴)

امام صادق علیه السلام مناظراتی طولانی و گفت وگوهای بسیاری با ابن ابی العوجاء، ابوشاکر دیصانی، زندیق مصری و برخی دیگر از سران زنادقه داشت و به عقاید انحرافی آن ها خصوصاً در باب توحید پاسخ می داد.

همچنین است مناظرات امام هشتم علیه السلام در مجالس مأمون ملعون. در میان اهل بیت عصمت و طهارت امام رضا علیه السلام به طور رسمی در مجالس مناظره شرکت نمودند. مأمون، تلاش

داشت که در مناظرات شکست و خطای حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام را آشکار کند. (طبرسی، ۱۴۲۲ق: ج ۲، ۴۵۵؛ ابن بابویه، ۱۳۷۸: ج ۲، ۲۳۱) از این رو مأمون مناظرات بسیاری را با مدعیان اندیشه و ارباب ملل و نحل ترتیب داد. به غیر از جلسات مناظرات اهل علم و تحقیق هرگاه که می توانستند خویش را به ائمه طاهرين می رساندند و به بحث و پرسش می پرداختند.

نکته بسیار مهم این است که کسانی که در نهایت مخالفت با اسلام و دین بودند به احتجاج با امام پرداختند. لذا نهایت شبهاتی که می توانست مطرح شود در حضور امام مطرح شده است و حضرات معصومین علیهم السلام به خوبی این شبهات را پاسخ گفته اند. ائمه معصوم علیهم السلام در کنار تبیینات توحیدی خود، در راستای تربیت توحیدی پیروانشان، آن ها را از ورود به برخی مسائل مانند تفکر فی ذات الله و تفکر در برخی از صفات الهی و ... منع می کردند.

نهی از اندیشیدن در ذات خدا

رسول الله صلی الله علیه و آله در این باره می فرمایند:

تَفَكَّرُوا فِي كُلِّ شَيْءٍ، وَلَا تَفَكَّرُوا فِي ذَاتِ اللَّهِ؛

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله: درباره هر چیزی بیندیشید، اما در ذات خدا نیندیشید.

و باز از ایشان نقل شده:

خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ذَاتَ يَوْمٍ عَلَى قَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ، فَقَالَ: مَا لَكُمْ تَتَكَلَّمُونَ؟ فَقَالُوا: نَتَفَكَّرُ فِي خَلْقِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَقَالَ: وَكَذَلِكَ فَأَفْعَلُوا، تَفَكَّرُوا فِي خَلْقِهِ وَلَا تَتَفَكَّرُوا فِيهِ؛

روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد عده ای که مشغول بحث و گفتگو بودند، آمد و فرمود: درباره چه بحث و گفتگو می کنید؟ عرض کردند: درباره آفرینش خداوند عز و جل می اندیشیم. حضرت فرمود: همین کار را نکنید؛ درباره آفریدگان او بیندیشید، اما درباره خودش (ذات خدا) اندیشه نکنید.

و امام علی علیه السلام می فرمایند:

مَنْ تَفَكَّرَ فِي ذَاتِ اللَّهِ أَحَدًا؛

امام علی علیه السلام: هر که در ذات خدا بیندیشد، ملحد شود.

و امام صادق علیه السلام می فرمایند:

از اندیشیدن درباره [ذات] خدا بپرهیزید؛ زیرا اندیشه کردن در خدا جز بر حیرت و

گمراهی نمی‌افزاید. همانا خداوند عزوجل را نه دیدگان در می‌یابند و نه به اندازه داشتن وصف می‌شود.

استفاده از دعا و ذکر یکی دیگر از ابزارها و شیوه‌های کار ائمه اطهار (علیهم‌السلام) در معرفت توحیدی مردم بود. آنان از ذکر و دعا بیشتر برای تربیت معنوی، دینی و اعتقادی مردم بهره برده‌اند. در این روش، به ویژه امام سجاد (علیه‌السلام)، با سنجش شرایط زمانی و سیاسی مدینه به وسیله دعا به پرورش فکری شیعیان پرداخته و صحیفه سجادیه را، که نمایانگر سیره تربیت دینی و حتی سیاسی و اعتقادی ایشان در پرداختن به مباحث شناخت ذات و صفات خداوند، مقام و منزلت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و امامان شیعه (علیهم‌السلام) است بر جای گذاشته‌اند. (صحیفه سجادیه: ۳۰، ۳۵، ۹۹، ۱۵۶ و ۱۹۵) امام سجاد (علیه‌السلام) در سراسر صحیفه سجادیه، هدف نهایی تربیت را خدای متعال، معرفی و در تمام دعاها، مخاطب را با زبان دعا و مناجات به آن حقیقت یکتا راهنمایی می‌کند. شناخت هر چه بیش‌تر خدا، نقش مهمی در قرب به او دارد. بدون شناخت خداوند تقرب به او امکان‌پذیر نیست. (جوادی آملی، ۱۳۷۷: ج ۱، ۳۴۱) تخلق به اخلاق الهی، کسب ایمان و تقوی، توکل به او و غیره همه در گرو شناخت هر چه کامل‌تر اوست. شناخت سطحی، تمسک و ارتباط ضعیف را اقتضا می‌کند و برعکس، هر چه شناخت وسیع‌تر و عمیق‌تر گردد، زمینه ارتباط مستحکم‌تر می‌شود. از این رو، یکی از مهم‌ترین اهداف تربیتی حضرت امام سجاد (علیه‌السلام) در صحیفه سجادیه تقویت هر چه بیشتر شناخت خداوند است. بدین منظور امام در دعاها و بسیاری به مسئله «خداشناسی» پرداخته است و با اشاره به موضوعاتی چون توحید و مراتب آن، ذات و صفات خدا همچون «خالق، قادر، غلام، رحیم، غنی، قوی، منعم، عزیز، حکیم و...» به تقویت و تعمیق شناخت ما کمک می‌کند. حضرت امام سجاد (علیه‌السلام) در نخستین دعا، ضمن حمد و سپاس خداوند به شناساندن خدا می‌پردازد و می‌فرماید:

خدایی که دیده‌های بینندگان از دیدنش ناتوان‌اند و اندیشه‌های وصف‌کنندگان از عهده وصفش برنیایند. به قدرت و توانایی خود آفریدگان را آفرید و آنان را به اراده و خواست خویش به وجود آورد بی‌آن که از روی مثال و نمونه‌ای باشد. (صحیفه سجادیه، دعای اول، بند ۲ و ۳)

در این دعا امام با اشاره به ذات خداوند و این که قابل رؤیت نیست و همچنین با اشاره به صفت خالقیت خداوند، ما را به معرفت و شناخت خداوند رهنمون می‌شود. بنابراین، با توجه به این فرازاها و دعاها و فراوان دیگر که در صحیفه سجادیه آمده است و تأکیدی که امام (علیه‌السلام) در این زمینه دارند، روشن می‌شود که یکی از اهداف تربیتی صحیفه

سجاده، هدایت پیروان به شناخت خدا و تصحیح نظام اعتقادی آن‌ها است؛ و از دعاهای معروف دیگر در معرفی خداوند، دعای عمیق و سرشار از محبت و عشق به خداوند، یعنی «دعای عرفه» که سالار شهیدان امام حسین علیه السلام در صحرای عرفات خوانده است. در نتیجه طریقت داشتن معرفت به امام به این معناست که معرفت به امام زمینه کسب معرفت نسبت به خداست. خدای متعال دستور فرموده است:

﴿وَاتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا﴾، (بقره: ۱۸۹)

از درهای خانه‌ها وارد آن‌ها شوید.

تنها راه خداشناس شدن، ورود از باب «اهل بیت» است. اگر کسی که در این دنیا تحت تربیت امام قرار نگیرد، حفظ شدنش در مسیر بندگی خدا تضمین نشده و هر لحظه امکان لغزش و انحراف از مسیر فطری خداشناسی برایش امکان پذیر است. این خواست خود خداست که انسان‌ها از این طریق به معرفت خدا برسند؛ بنابراین معرفت امام تنها راه حصول معرفت الله است، یعنی شناخت سیره امام، طریق و راه نیل به معرفت خداست، پس اگر کسی می‌خواهد به طور کامل و صحیح خدا را بندگی کند، باید امام‌شناس بوده و با اعتقاد به ایشان، از قول و عمل آن‌ها پیروی نماید. در غیر این صورت، بندگی خدا حاصل نخواهد شد.

لذا اگر بخواهیم بنده خدا باشیم و گوهر معرفت الله را حفظ کنیم و بر شدت و عمق آن بیفزاییم، باید دنباله‌روی ایشان باشیم. هیچ‌کس از بیراهه نمی‌تواند به سر منزل مقصود برسد، بلکه تنها با زانو زدن در مکتب ایشان، می‌توان به هر خیری، از جمله توحید پروردگار، دست یافت.

موضوعیت معرفت به امام در معرفت توحیدی

تا بدین جا، بر طریقت امام‌شناسی در راه خداشناسی توجه نمودیم. اما ارتباط این دو امر بدین جا خلاصه نمی‌شود و از جنبه دیگر نیز می‌توان به این دو نگرست و آن موضوعیت داشتن و هدف بودن معرفت امام است.

وقتی کسی خدا را شناخت؛ یعنی برایش روشن شد که پروردگاری دارد عقلاً باید تسلیم او شده و به ربوبیت او گردن بپنهد. «خداشناس» کسی است که به این مرحله از پذیرش و تسلیم نسبت به خدا رسیده باشد و در حقیقت، خدا را به خدایی قبول کرده باشد. چنین کسی لازم است نسبت به باب خدا یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام هم تسلیم شود. یعنی ایشان را به همان مقامی که خدا برایشان قرار داده باور کند، تا توحید از او پذیرفته شود. به تعبیر دیگر، لازمه

پذیرش ربوبیت خدای عزوجل، پذیرفتن نبوت پیامبر ﷺ و امامت ائمه علیها السلام است. وقتی از امام معصوم علیها السلام درباره خدانشناسی می‌پرسیدند، ایشان در پاسخ تنها به قبول خداوند اکتفا نمی‌کردند، بلکه پذیرفتن پیامبر ﷺ به نبوت و ائمه علیها السلام به امامت و حتی دشمنی با دشمنان ایشان را در تعریف خدانشناسی مطرح می‌کردند. (کلینی، ۱۳۸۶: ج ۱ و ح ۴)

از این احادیث و نظائر آنها به صراحت می‌توان نتیجه گرفت که موحد (خدانشناس) در فرهنگ شیعی به کسی گفته می‌شود که اعتقاد به خدا و پیامبر ﷺ و ائمه علیها السلام دارد، و اهل ولایت محسوب می‌شود. بنابراین معرفت امام نه تنها شرط و لازمه معرفت خدا بلکه نشانه منحصر به فرد آن است. پس معرفت امام به معنای اعتقاد به ایشان جزء ناگسستنی معرفه الله است. اگر خدانشناسی فرد به امام‌شناسی ختم نشود، هنوز نمی‌توان او را موحد دانست. پیامبر ﷺ به صراحت بیان کرده‌اند کسی که امام زمان را خود را شناسد، هنوز از جاهلیت و شرک در نیامده است. وجود مقدس ولی عصر ارواحنا له الفداء و معرفت به ایشان، همان دینی است که خدای متعال از ما خواسته و به وسیله پیامبرش بر ما نازل فرموده است. و این فراز به رساترین تعبیر «موضوعیت» داشتن معرفت امام زمان را می‌رساند. وقتی خدای متعال را شناختیم و به لحاظ بندگی تسلیم او شدیم، باید اهل بیت را نیز با آن مقام و جایگاهی که خدای متعال بر ایشان قرار داده بشناسیم و به مقتضای این شناخت که تحمل «مقام مرآتیت، انسان کامل، خلیفه الهی، و مقام ولی الهی» آنان است، و با حضور امام شفاف‌تر و گسترده‌تر می‌شود، تسلیم شویم. در عصر ظهور با وجود عینی انسان کامل در جهان، راه‌های توحیدی هموارتر می‌شود. حال به توضیح ارتباط این مقام‌ها با توحید می‌پردازیم:

۱. معرفت توحیدی با تحلیل مقام مرآتیت امام

مبنای اصلی این دیدگاه این است که معرفت به ذات الهی در مقام ذات غیر ممکن است؛ و شناخت امام تنها مسیر شناخت خداست. در نتیجه شناخت امام فی نفسه موضوعیت پیدا می‌کند بر طبق این دیدگاه «وصول به مقام توحید» ناچار باید از راه ولایت تحقق پذیرد؛ زیرا اهل بیت علیهم السلام مرآت و آئینه پروردگار هستند و جمال محبوب و معرفت معبود، بدون آئینه و حجاب برای سالک در وهله اول امکان‌پذیر نیست و نور و تشعشع ذات، دیده هر بیننده را کور و او را به دیار ضلال می‌فرستد، بنابراین وصول به این آئینه و شرطیت آن برای سیر در مراحل معرفت، از الزم لوازم است. خورشید را نمی‌توان دید، ولیکن در آئینه می‌توان دید. (حسینی تهرانی، ۱۴۰۸: ج ۵، ۱۴۱)

۲. معرفت توحیدی با تحلیل مقام انسان کامل بودن امام

مقام ذات الهی غیب مطلق است. در نتیجه هیچ صفتی از صفات الهی در این مرحله به خدا استناد داده نمی‌شود؛ زیرا اتصاف صفت با غیب مطلق بودن و نیز عدم کثرت منافات دارد. این صفات الهی تنها در یک وجود ظهور کرده و آن وجود انسان کامل است. در نتیجه اسماء الهی توصیف مقام انسان کامل است. براین اساس هرگونه معرفتی نسبت به اسماء و صفات در واقع معرفت به مقام انسان کامل است. (حسینی شاهرودی، ۱۳۸۸: ۹-۲۸)

انسان کامل، انسانی است که متخلق به اخلاق الهی و علت غایی آفرینش، سبب بقای عالم وجود، مظهر جامع اسمای الهی، واسطه میان خالق و مخلوق، واسطه فیض الهی و یگانه خلیفه خداوند در زمین است. او به طور یقین، به طریقت، شریعت و حقیقت آگاهی یافته، به ظاهر و باطن راهنمای انسان‌ها است. او را شیخ، پیشوا، هادی، مهدی، امام، خلیفه، قطب، صاحب الزمان، جام جهان‌نما، اکسیر اعظم، عبدالله، مرآت الحق نامیده‌اند. (جیلانی، بی‌تا: ۱۲۴-۱۲۵ و ۲۰۶-۲۰۸؛ نسفی، ۱۳۸۶: ۴-۵؛ گوهرین، ۱۳۷۶: ج ۲، ۷۳) به هر روی، انسان کامل، انسانی است که همه ارزش‌های انسانی‌اش، هماهنگ و متناسب به حد اعلیٰ رشد کرده و در حقیقت تا حد قهرمان همه ارزش‌های انسانی، ارتقا، عظمت و تکامل یافته باشد. بی‌تردید چنین گوهر نابی نمی‌تواند یک انسان خیالی و ذهنی باشد؛ بلکه او یک حقیقت صاحب نقش مسلم در جهان هستی است که نمونه‌های فراوانی از او در عالم وجود تحقق یافته و دارای مصداق آشکار است.

بنابراین می‌توان گفت انسان کامل، کسی است که مراحل تجرد برزخی و عقلی را گذرانده و به تجرد تام عقلی برسد؛ به دلیل این که در طول علل قرارگرفته به همه مراتب پایین‌تر اشراف علمی و تسلط عینی دارد و در علم و عمل از آگاهی کامل برخوردار است. (جوادی آملی، ۱۳۸۵: ۳۰۱)

ساحت قدسی انسان کامل، مدار عالم وجود و محور چرخش کائنات است و حقیقت نورانی و لاهوتی انسان کامل همگان را تحت پرچم خویش با اذن الهی مدیریت می‌کند.

انسان کاملی که دارای جمیع مظاهر تفصیلی و اجمالی و نیز جمیع حقایق سری اسمای ذاتی، صفاتی و فعلی است، پا به عرصه هستی می‌گذارد. او توحید را با بیانی که ناظر به این سه مرتبه است اظهار می‌کند و این است معنای ذکر «لا اله الا الله وحده وحده»؛ زیرا عبارت «وحده» تکرار نیست؛ بلکه به ترتیب ناظر به توحید ذاتی، صفاتی و افعالی است. (جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۵۵۱؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۱: ش ۵۴)

اساساً از دیدگاه عارفان در جهان هستی تنها یک وجود حکم فرما است و دیگران هرچه هستند، تجلیات همان یک وجود حقیقی‌اند؛ عبدالکریم بن ابراهیم جیلی می‌گوید:

اعلم حفظک الله أن الإنسان الكامل هو القطب الذي تدور عليه أفلاك الوجود من أوله إلى آخره وهو واحد منذ كان الوجود إلى أبد الآبدين؛ (جیلانی، بی‌تا: ۱۲۱)
- بدان خداوند تو را حفظ کند - که انسان کامل، قطبی است که افلاک وجود از نخستین تا واپسین به دور محور او می‌گردند.

به هر روی، انسان کامل، جامع جمیع عوالم است؛ به طوری که از جهت روح و عقلش، کتاب عقلی است که به «ام‌الکتاب» معروف است. از حیث قلبش کتاب «لوح محفوظ» است و از حیث نفس، کتاب «محو و اثبات» است. سپس نسبت عقل اول که همان حقیقت انسان کامل به عالم کبیر و حقایق آن عالم است، نسبت روح انسانی به بدن و قوایش است و این که نفس کلی، قلب عالم کبیر است؛ چنان که نفس ناطقه، قلب انسان است؛ به این سبب به عالم، انسان کبیر گفته می‌شود. (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۲: ۵۹۰)

فالعالم كله تفصيل آدم وآدم هو الكتاب الجامع فهو للعالم كالروح من الجسد (همان: ۶۵۵)؛

تمام عالم، تفصیل وجود آدم است و آدم، همان کتاب جامع است؛ پس آدم نسبت به عالم همچون روح نسبت به جسم است.

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که انسان کامل در جهان هستی، از جایگاهی بسیار بلند برخوردار است؛ به طوری که می‌تواند رابطه میان خالق و مخلوق، واسطه فیض حق تعالی و صاحب ولایت تکوینی و تشریعی شده و به مقام تعلیم‌دهنده فرشتگان نائل شود. چنین انسانی بی‌گمان انسان کامل است که جامع جمیع عوالم است. این انسان، عالم کبیر و عالم انسان، صغیر است. از آن جا که خداوند خواست همه صفات و کمالات خود را در حقیقتی خارج از ذات خود مشاهده کند، انسان کامل را ایجاد کرد که کمال جهان هستی با وجود انسان کامل تحقق یابد.

۳. معرفت توحیدی با تحلیل مقام خلیفه الهی امام

پس از معرفت خدا تنها راه نجات تسلیم شدن به پیامبران و حجج الهیه است که برگزیدگان پروردگار هستند و خداوند آنها را «خلیفه» خود در زمین نامیده است. شأن خلیفه الله را هیچ کس نمی‌تواند نادیده بگیرد و بگوید من می‌خواهم بنده خدا باشم اما به خلیفه او که تنها باب

بندگی اوست، کاری نداشته باشم، چنین چیزی نمی‌شود. چون انکارِ خلیفه و تسلیم نشدن به او، در حقیقت انکارِ خداوند و ربوبیت او است.

به عقیده برخی مقام خلیفه الهی مختص انسان‌های کامل است. (آلوسی، ۱۴۱۵: ج ۱، ۲۲۲-۲۲۳؛ ملاصدرا، ۱۳۶۶: ج ۲، ۲-۳؛ داورپناه، ۱۳۷۵: ج ۱، ۳۸۷؛ جوادی آملی، ۱۳۸۵: ج ۳، ۲۱۱) مؤید این نظر روایاتی است که در ذیل آیه خلافت وارد شده است. (ابن بابویه، ۱۳۹۵: ج ۱، ۱۴) مراد از خلیفه الله در آیه خلافت، «خلیفه الله مطلق» است کسی که طبق بیان نص صریح قرآن علم به همه اسماء (که معیار شناخت خلیفه الهی است) را دارد و تمام شئون و ویژگی‌های مستخلف عنه خود را دارا باشد. آیت الله جوادی آملی می‌فرمایند:

خلیفه کامل کسی است که مظهر همه شئون مستخلف عنه باشد و چون انسان کامل خلیفه خداست و خداوند واحد است، خلیفه کامل نیز در هر عصر یگانه خواهد بود و اگر خلفای دیگر معاصر او بودند، حتماً تحت ولایت خلافت مطلقه او قرار دارند وگرنه همه آن‌ها خلیفه ناقص بوده، هیچ‌یک خلیفه کامل نیست. (جوادی آملی، ج ۶، ۲۲۱)

بنابراین خلافت الهی که در آیه مطرح شده است اختصاص به انسان کامل دارد و این انسان کامل در همه عصرها یگانه بوده و از ابتدای خلقت تا زمان برپایی قیامت پهنه زمین از حضور وی تهی نمی‌شود و به عنوان حجت الهی همواره در زمین حضور دارد. (کلینی، ۱۳۸۶: ج ۱، ۱۷۹)

مراد از مستخلف عنه در این استخلاف، حق تعالی است؛ یعنی خلافت مطرح در آیه، خلافت و جانشینی از خداست. حال این خلیفه الهی آراسته به ویژگی‌ها و شئونی است که وی را از دیگر موجودات متمایز می‌سازد. چند نمونه از این ویژگی‌ها را در ذیل می‌آوریم:

الف) مظهر مطلق اسماء^۱

جهان مظهر اسماء و صفات الهی است به این معنی که فلسفه و راز آفرینش جهان، این بوده که جلوه‌گاه و مظهری باشد برای تجلی و ظهور اسماء و صفات خداوند؛ بنابراین هر پدیده‌ای در حد خود مظهر اسمی یا اسمائی اسماء خداوند است. اسم الله به تنهایی جامع همه اسماء و صفات الهی است. هر چه کمال یک پدیده بیشتر باشد مظهر تعداد بیشتری از اسماء و صفات الهی خواهد بود. در این میان انسان کامل، خلیفه و امام هر عصری، به

۱. ریشه این معیار برای شناخت خلیفه الهی در آیه ۳۱ سوره بقره است.

تنهایی مظهر همه اسماء و صفات حق است؛ بنابراین خلیفه الهی به عنوان مظهر اسم جامع «الله» حاکم بر مظاهر همه اسماء و صفات جمالی و جلالی حق است و لذا در تکوین و تشریع، ولی و رب همه موجودات جهان است. (یثربی، ۱۳۸۷: ۱۰۴-۱۰۹)

اما به لحاظ صفت امکان و مربوطیت نسبت به ذات حق «عبد» است. امام به عنوان انسان کامل و کامل‌ترین انسان عصر، مظهر اسم جامع الله در کائنات و خلیفه او در میان مخلوقات است.

خلیفة الله کسی است که همه اوصاف و شئون الهی را به صورت تام و تمام دارا است. او کسی است که کار خدای سبحان را در همه شئون جهان امکان انجام بدهد، اگر خدای سبحان علیم است انسان کامل هم باید مظهر تام آن علیم بالذات باشد و در مورد سایر صفات همین‌گونه است و هرچه در جهان تکوین بخواهد باذن الله انجام می‌دهد. (مصباح یزدی، ۱۳۸۸: ۸۶؛ جوادی آملی، ۱۳۸۵: ج ۲، ۳-۴)

ب) واسطه فیض

فیض خداوند متعال همواره در سراسر هستی جریان دارد و همه موجودات قابلیت دریافت مستقیم فیض الهی را ندارند و ناچار باید وسایطی باشد تا بتواند این فیض را به بقیه برساند و هر موجودی نمی‌تواند واسطه فیض قرار گیرد چرا که دریافت فیض الهی نیازمند استحقاق ذاتی است که این ویژگی با توجه تفاوت‌های مرتب‌های برای همه ممکن نیست و خلیفه الله به دلیل داشتن استحقاق ذاتی و متصف بودن به ویژگی‌ها و صفات الهی، شایسته این مقام شده است.

ج) هدایت‌گری

هادی بودن خلیفه الهی به این معناست که خلیفه الهی مظهر مطلق اسماء حق تعالی و واسطه در رساندن فیوضات است، یکی از اسماء حسناى خداوند هادیست؛ در نتیجه خلیفه الله هادی به هدایت تکوینی و تشریعی است؛ چرا که هادی بودن خداوند مطلق است.

د) معلم

خداوند متعال خلیفه خود را تحت تعلیم مستقیم خود قرار داده است و چون خلیفه الهی به طور مطلق واسطه رساندن فیض است و تعلیم یکی از فیوضات الهی است پس یکی از آثار وجودی و وظایف خلیفه الله در هستی تعلیم موجودات (چه اهل آسمان‌ها و چه اهل زمین) به وسیله علم الهی خویش است. (یزدی مطلق، ۱۳۸۱: ۸۶)

۴. معرفت توحیدی با تحلیل مقام ولایة الهی امام

صفت ولایت و اسم ولی از صفات و اسمای لازمه ذات اقدس الهی است. «وَيُنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَ هُوَ الْأَوَّلِيُّ الْحَمِيدُ» (شوری: ۲۸) که ایجاد، پرورش و امانت موجودات و... در ظل و سایه این اسم و صفت است. از آن جا که همه موجودات نسبت به ذات حضرت حق، ربط محض هستند، هر یک از بر حسب سعه و ضیق وجودی خود، از ولایت بهره می برند و مظهر این اسم اند. از این رو «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ: اولین مخلوق» که حجاب اقرب و نزدیک ترین موجود از نظر قرب به ساحت اقدس کبریایی است، از ولایت مطلقه، عامه و کلیه الهیه برخوردار است و وجود، روزی، حیات، ممات و... تمام موجودات به افاضه اوست. (حسینی تهرانی، ۱۴۰۸ق: ج ۵، ۱۰-۳۳) به عبارت دیگر، اگر چه خدا ولی است و از لوازم ولایت، پرورش موجودات و افاضه رزق معنوی و مادی آنان است، اما از آن جا که هر موجودی بر حسب سعه و ضیق هویت وجودی خود، می تواند مظهر این اسم شود، اولین مخلوق حق تعالی، حامل ولایت کلیه الهیه است. «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» که از آن به عقل اول، روح محمدی، نفس واحده تعبیر می شود همان حقیقت محمدیه یعنی حقیقت پیامبر ﷺ است. این حقیقت همان نوری است که در همه عوالم مظهر دارد و هر موجودی آدم و نوع انسانی بلکه جمیع مخلوقات از او فیض وجود می گیرند. (قیصری رومی، ۱۳۷۵: ۵۵-۵۷؛ جوادی آملی، ۱۳۷۲: ۵۲ و ۴۷۰-۴۸۴؛ حسن زاده آملی، ۱۳۷۸: ۶۴-۶۵)

این فرموده رسول خدا ﷺ که «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نوری: اولین مخلوق، نور من بود» (احسائی، ۱۴۰۵ق: ج ۴، ۹۹) یا «كنت نبياً و آدم بین الماء و الطین: وقتی آدم بین آب و گل بود من پیغمبر بودم» (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۱۶، ۴۰۲؛ سبزواری، ۱۳۷۲: ۵۴۸؛ ترمذی، ۱۴۰۳ق: ج ۵، ۵۸۵) شاهی بر این ادعاست. از پیامبر ﷺ نقل شده است: اولین مخلوق الهی ارواح ما بوده است که خداوند آن ارواح را ناطق به توحید و حمد خویش نمود و سپس ملائکه را آفرید. (مجلسی، ۱۴۰۳ق: ج ۵۴، ۵۸)

از آموزه های دینی استفاده می شود که حقیقت پیامبر و اهل بیت یکی است و همه چهارده معصوم از نور واحدی هستند. این اتحاد نوری به صراحت در روایات بسیاری وارد شده است. بر این اساس، حقیقت اهل بیت علیهم السلام نیز مانند حقیقت پیامبر ﷺ «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ» بوده است. امام محمد باقر علیهم السلام می فرمایند: اولین مخلوق الهی، محمد ﷺ و عترت رهیافته و هدایت گراویند، آن هنگام آن ها شبیح نور در برابر خداوند بودند. (کلینی، ۱۳۸۶: ج ۱، ۲۴۰) نتیجه این که، اگر حقیقت پیامبر ﷺ و اهل بیت علیهم السلام اولین مخلوقی است که فیض از آنان

صادر می‌شود که در بحث‌های گذشته به آن پرداخته شد، باید پذیرفت حقیقت آنان نه فقط علت غائی، بلکه در رده علت فاعلی عالم قرار دارند؛ یعنی نه فقط هدف از خلق طبیعت، وجود کسانی چون آنان بوده است، بلکه آن‌ها علت تحقق عالم طبیعت، وسائط خلق و جزو علل فاعلی جهان نیز هستند.

ولایت، خواه تکوینی یا تشریعی، مانند سایر اوصاف فعلی خداوند، تنها از آن اوست و هیچ‌کس در آن شریک نیست، چون نظام تکوین و تشریع همه به دست خدای سبحان است لیکن چون «ولی» از اسماء فعلی خداوند است، مظهر طلب می‌کند و تردیدی نیست که مظهر ولایت مراتب مختلف دارد. (جوادی آملی، پیشین، ۴۳۱) و مظهر اتم و اکمل این اسم شریف، ائمه معصومین علیهم‌السلام هستند. البته این مقام نمایانگری ولایت است نه به معنای تفویض امور؛ یعنی به بیان آیت‌الله جوادی آملی:

ولایت تکوینی انسان کامل بدان معنا نیست که خداوند کارها را به او وا گذاشته است، بلکه وی کارها را از راه افاضه الهی به انجام می‌رساند؛ به گونه‌ای که فاعل حقیقی خداست و او مظهر فیض و آیت الهی است. (همو، ۱۳۸۵: ج ۱۶، ۳۰۱)

در زیارت جامعه کبیره نیز امام هادی علیه‌السلام می‌فرماید: «من والا کم فقد والی الله» این فراز به یکی از پیامدهای نقش‌های ائمه اشاره دارد؛ یعنی بعد از صفات و نقش‌هایی که برای ائمه ذکر شد، هر کس از ایشان پیروی کند همانند آن است که از خداوند پیروی کرده باشد. این کلام امام هادی را خداوند در آیه ولایت «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ»؛ جز این نیست که سرپرست و ولی امر شما خدا و فرستاده اوست و کسانی که ایمان آورده‌اند، آن‌ها که نماز را برپا می‌دارند و در حالی که در رکوع‌اند زکات می‌دهند. نیز بیان کرده است و کلام ایشان را می‌توان به این آیه مستند کرد.

انسان‌ها در پرتو نور و عنایت ولی‌الله به کمال راه می‌یابند. آیا می‌توان به جایگاه توحید و قرب ذات اقدس حق تعالی، بدون ولایت اهل بیت علیهم‌السلام نائل شد؟ همان‌طور که گفته شد نور و تشعشع خورشید ذات الهی به گونه‌ای است که دیده هر بیننده را کور می‌کند، لذا نمی‌توان بدون آیین و حجاب، جمالش را مشاهده کرد. (شبستری، ۱۳۳۳: ش ۱۲-۱۴) به عبارت دیگر، توحید همان معنای مرآت و آیتی حجاب اقرب است و ورود به چنین عالمی، مشروط به عبور از ولایت است. پس توحید، عین ولایت و ولایت، عین توحید است و این دو از هم دیگر جدایی ندارند. (نوری، ۱۳۶۳: ۷۴۲؛ قمشه‌ای، ۱۳۷۸: ۱۱۱؛ حسینی طهرانی، ۱۴۰۸: ق ۱۲۵) موجودات به واسطه انسان کامل که مظهر جامع اسماء الهی و واسطه فیض میان خالق و

مخلوق و یگانه خلیفه خداوند در زمین است و هدایتگری و مقام تعلیم انسان‌ها را بر عهده دارد، رجوع به حق کنند و این که در آیه شریفه، می‌فرماید: ﴿إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَتَهُمْ * ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ﴾ (غاشیه: ۲۵) و در زیارت جامعه کبیره می‌فرماید: «وایاب الخلق الیکم، حسابهم علیکم» سری از اسرار توحید و اشاره به آن است که رجوع به انسان کامل، رجوع الی الله است؛ زیرا انسان کامل فانی مطلق و باقی به بقاء الله است، بلکه خود از اسماء حسنی و اسم اعظم است. (موسوی خمینی، بی‌تا: ۲۶۳)

لذا ما بر این باوریم که برای درک و شناخت هریک از صفات الهی راهی جز شناخت و ارتباط با معصومان وجود ندارد؛ مثلاً برای شناخت این نکته که آیا خداوند نسبت به کاری که انجام می‌دهیم، رضایت دارد یا نه راهی نداریم جز این که رضایت یا عدم رضایت اهل بیت را به دست آوریم. (ترخان، ۱۳۸۹: ۱۴۸-۱۶۱)

پس امام که از ولایت ظاهری و باطنی برخوردار است، انسان کاملی است که در پناه او انسان‌ها به پناهگاه توحید بار می‌یابند.

پس امامان در مسیر رسیدن انسان عارف به امام به خدا، انسان‌ها را به خدا رهنمون می‌شوند و آن‌ها را در این مسیر راهنمایی می‌کنند. دوم این که خود، راهی به سوی خدا می‌شوند و سالکان طریق الی الله را یاری می‌دهند که با بهره‌گیری از این راه و روش بی‌هیچ خطا و اشتباهی به هدف خود برسند و سرانجام چون دری گشوده به سوی پروردگار، رهنوردان طریق هدایت را به سرای نجات و رستگاری داخل می‌سازند.

این ویژگی‌ها همه از شئون ولایت معصومان و نشان‌دهنده نقش مهم و اساسی آن‌ها در هدایت انسان‌هاست. هدایتی که گاه جنبه تشریعی و ظاهری دارد و از طریق نشر آموزه‌های دین اسلام صورت می‌گیرد و گاه جنبه تکوینی و باطنی دارد و از طریق تأثیر بر نفوس انجام می‌شود.

این هدایت که خدا آن را از شئون امامت قرار داده، هدایت به معنای راهنمایی نیست؛ این نوع هدایت، هدایت تکوینی و به صورت ایصال الی المطلوب خوانده می‌شود؛ که در اصطلاح از این نوع هدایت به هدایت باطنی نیز تعبیر می‌شود. رسالت اصلی همه انبیا و اوصیاء علیهم السلام هدایت تشریعی و ارشاد و راهنمایی مردم است اما سخن در این است که هدایت باطنی افراد و دستگیری از پویندگان راه حقیقت از مهم‌ترین شئون امامت است و برای افراد لایق هم‌چنان ادامه دارد.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان در ذیل آیه ۱۲۴ سوره بقره می‌فرماید:

هدایتی که از شئون امامت است، هدایت تکوینی و ایصال الی المطلوب است نه صرف ارائه طریق.

ایشان معتقدند که امام در این آیه به معنای نبوت نیست و حضرت ابراهیم علیه السلام در حالی که نبی است و وحی بر او نازل می گردد، مژده امامت به او داده می شود. ایشان اضافه می کنند که: هر کجا خداوند متعال در قرآن مجید به بحث امامت پرداخته، در کنار آن «هدایت به امر خدا» به عنوان تفسیر در کنارش قرار گرفته است. در آیه ۷۲ و ۷۳ سوره انبیا نیز می فرماید:

﴿وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ نَافِلَةً وَكُلًّا جَعَلْنَا صَالِحِينَ وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾؛

به حضرت ابراهیم علیه السلام اسحاق و یعقوب را بخشیدیم و همه آن ها را از شایستگان قرار دادیم و آنان را امامانی قرار دادیم که به فرمان ما هدایت کنند.

که مصداق «يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا»، «ائمه» معرفی شده است. در نتیجه امامت از دیدگاه قرآن به معنی مطلق هدایت نیست، بلکه هدایتی است که به فرمان حق تعالی صورت می گیرد و امام با یک امر ملکوتی که همراه اوست دیگران را هدایت می کند و غیبت، هیچ مانعی برای این نوع هدایت محسوب نمی گردد. (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ۲۶۷؛ ج ۱۴، ۳۰۴) در زیارتی خطاب به امام زمان علیه السلام می گوییم:

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا نُورَ اللَّهِ الَّذِي يَهْتَدِي بِهِ الْمُتَهْتِدُونَ؛

سلام بر نور خدایی که هدایت شدگان به واسطه او هدایت می شوند. (مفاتیح الجنان، زیارت حضرت صاحب الامر در روز جمعه)

اگر امامت همان نبوت و به معنای ارائه طریق باشد، این تکرار، لغو و بی جاست؛ بنابراین امامت غیر از نبوت است. امامت یک نوع تحریک و ایصال مأموم است، یک نوع هل دادن انسان ها به سمت فلاح و رستگاری است و ایصال الی المطلوب؛ یعنی رساندن و واصل کردن و آن نوعی تصرف تکوینی در نفوس است؛ چون امام دارای ولایت است، نوعی تصرف در دل ها می کند و آن ها را به سمت مطلوب می برد. (طباطبائی، ۱۴۱۷ق: ج ۱، ۲۶۷)

به طور خلاصه علامه بر این باور است که از حقیقت امامت در قرآن که از آن به هدایت امر تعبیر می شود، یک نوع هدایت و جذبه معنوی است که از سنخ عالم امر و تجرد است، یعنی امام با حقیقت و نورانیت باطن ذات خود، در قلوب شایسته و زمینه دار مردم تأثیر و تصرف می نماید و آن ها را به سوی کمال و غایت ایجاد، جذب و هدایت می کند و به بیان دیگر، امام کسی است که از جانب حق تعالی برای پیشروی صراط ولایت اختیار شده است و زمام هدایت

معنوی مردم را در دست گرفته است. (طباطبائی، ۱۴۱۷: ج ۱، ۱۵۹؛ کربلایی پازوکی، ۱۳۹۳: ۱۰) با تأمل در عبارات یاد شده در می‌یابیم که ائمه معصومین علیهم‌السلام هم از طریق هدایت تشریعی و ظاهری و هم از طریق تکوینی و باطنی از طریق تأثیر در نفوس، هموار کردن راه تکامل، دادن توفیق درک حقایق یا همان شرح صدر و همچنین باز کردن چشم بصیرت آدمی در شناختن راه‌های انحرافی و مسلک‌های سیاسی و اعتقادی گوناگون و تشخیص صراط مستقیم از مسیر گمراهی ما را به توحید حقیقی می‌رسانند. با این بیان، در عصر حاضر نه تنها امام زمان علیه‌السلام لحظه به لحظه و آن به آن متوجه ماست، بلکه تمام وجود و هستی ما نیز، آن به آن از جانب ایشان به ما می‌رسد و اگر لحظه‌ای توجه ایشان از ما قطع شود، تمام وجود ما نیست و نابود می‌شود. بهترین مثالی که می‌توان ارائه کرد، همان مثال خورشید و شعاع آن است. ما به عنوان سایه‌ها و انتهای شعاع نور حق هستیم و امام زمان علیه‌السلام صدر و ساقه شعاع نور حق است و حضرت حق ایجادکننده و منبع لایتناهی نور فیض الهی است.

با این تفسیر به راحتی می‌توان فهمید که چرا در احادیث ما ذکر شده که اگر حجت نباشد، تمام موجودات نابود می‌شوند و محال است زمانی از زمان‌ها حجت الهی در زمین وجود نداشته باشد. چرا که تمام هستی عالم، از طریق حجت الهی است که به آن می‌رسد و بدون او عالمی وجود نخواهد داشت.

نتیجه‌گیری

آرمان اصلی وحی این بوده که برای بشر معرفت ایجاد کند معرفت حق تعالی در راس این امور است. تمام زحماتی که انبیاء کشیده‌اند مقدمه یک مطلب است و آن معرفی ذات حق است. اهداف حکومت جهانی امام مهدی علیه‌السلام هم در طول اهداف انبیاء است و هر کدام از اهداف دیگر برای رسیدن به دیگری پی‌ریزی می‌شود اما آغاز و انجام این اهداف توحیدگرایی است که قله اقامه قسط خواهد بود همان که شعار همه انبیا در همه مراحل دعوت‌شان بوده و لحظه‌ای از آن غافل نبوده‌اند. این اصل، در قرآن کریم و سنت نبوی به روشنی و وضوح تبیین شده است و هر انسانی می‌بایست برای یافتن حقیقت توحید به این منابع زلال مراجعه کند. از راه‌های دست‌یابی به معرفت توحیدی، معرفت امام است. معرفت امام به معرفت توحیدی طریقت و موضوعیت دارد. در دیدگاه طریقت، شناخت سیره گفتاری امام مسیر رسیدن به خداست. در عصر ظهور این طریقت هموار شده و جامعه بشری از لسان مبارک امام به توحید ناب نائل می‌آیند. و در این راه همچون اجدادشان از معرفی حقیقت توحید، مناظره، مبارزه با گروه‌های انحرافی استفاده خواهند کرد. لذا اهل بیت علیهم‌السلام و در عصر ظهور امام

مهدی علیه السلام بهترین مربیان بشر در خداشناسی هستند و اگر کسی واقعاً بخواهد خدا را بشناسد تا او را بندگی کند باید سیره امام را بشناسد چون آنان بدون واسطه تحت تربیت الهی قرار گرفته‌اند.

و جنبه دیگر موضوعیت داشتن و هدف بودن معرفت امام است. وقتی کسی خدا را شناخت؛ یعنی برایش روشن شد که پروردگاری دارد عقلاً باید تسلیم او شده و به ربوبیت او گردن بدهد. «خداشناس» کسی است که به این مرحله از پذیرش و تسلیم نسبت به خدا رسیده باشد و در حقیقت، خدا را به خدایی قبول کرده باشد. چنین کسی لازم است نسبت به باب خدا یعنی پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام هم تسلیم شود. یعنی ایشان را به همان مقامی که خدا برایشان قرار داده باور کند، تا توحید از او پذیرفته شود. پیامبر صلی الله علیه و آله به صراحت بیان کرده‌اند کسی که امام زمان خود را نشناسد، هنوز از جاهلیت و شرک در نیامده است. وجود مقدس ولی عصر علیه السلام و معرفت به ایشان، همان دینی است که خدای متعال از ما خواسته و به وسیله پیامبرش بر ما نازل فرموده است. و این فراز به رساترین تعبیر «موضوعیت» داشتن معرفت امام زمان علیه السلام را می‌رساند. وقتی خدای متعال را شناختیم و به لحاظ بندگی تسلیم او شدیم، باید اهل بیت علیهم السلام را نیز با آن مقام و جایگاهی که خدای متعال برایشان قرار داده بشناسیم و به مقتضای این شناخت که تحمل «مقام مراتبت، انسان کامل، خلیفه الهی، و مقام ولی الهی» آنان است، و با حضور امام شفاف‌تر و گسترده‌تر می‌شود، تسلیم شویم. در عصر ظهور با وجود عینی انسان کامل در جهان، راه‌های توحیدی هموارتر می‌شود. توحید، عین ولایت و ولایت، عین توحید است و این دو از هم دیگر جدایی ندارند. موجودات به واسطه انسان کامل که مظهر جامع اسماء الهی و واسطه فیض میان خالق و مخلوق و یگانه خلیفه خداوند در زمین است و هدایت‌گری و مقام تعلیم انسان‌ها را بر عهده دارد، به معرفت خداوند می‌رسند. امامان در مسیر رسیدن انسان عارف به امام به خداوند، انسان‌ها را به خدا رهنمون می‌شوند و آن‌ها را در این مسیر راهنمایی می‌کنند. دوم این که خود، راهی به سوی خدا می‌شوند و سالکان طریق الی الله را یاری می‌دهند که با بهره‌گیری از این راه و روش بی‌هیچ خطا و اشتباهی به هدف خود برسند و سرانجام چون دری گشوده به سوی پروردگار، رهنوردان طریق هدایت را به سرای نجات و رستگاری داخل می‌سازند. این ویژگی‌ها همه از شئون ولایت معصومان و نشان‌دهنده نقش مهم و اساسی آن‌ها در هدایت انسان‌هاست. هدایتی که گاه جنبه تشریعی و ظاهری دارد و از طریق نشر آموزه‌های دین اسلام صورت می‌گیرد و گاه جنبه تکوینی و باطنی دارد و از طریق تأثیر بر نفوس انجام می‌شود. این هدایت که خدا آن را از شئون امامت قرار داده، هدایت به معنای راهنمایی نیست؛ این نوع هدایت، هدایت تکوینی و به صورت ایصال الی المطلوب

خوانده می‌شود؛ که در اصطلاح از این نوع هدایت به هدایت باطنی نیز تعبیر می‌شود.

منابع

- قرآن کریم
- نهج البلاغه
- صحیفه سجادیه
- مفاتیح الجنان
- آلوسی، سید محمود، *روح المعانی فی التفسیر القرآن العظیم*، بیروت: دارالکتب العربیه، ۱۴۱۵.
- ابن ابی زینب، محمد بن ابراهیم، *الغیة للنعمانی*، تهران: بی نا، ۱۳۹۷.
- ابن بابویه، محمد بن علی، *عیون أخبار الرضا علیه السلام*، تهران: نشر جهان، ۱۳۷۸.
- _____، *علل الشرائع*، قم: کتابفروشی داورى، اول، ۱۳۸۵.
- _____، *کمال الدین و تمام النعمه*، قم: مؤسسه النشر الإسلامی، ۱۴۱۶.
- احسانی، ابن ابی جمهور، *عوالی الآلی*، قم: انتشارات سیدالشهدا، ۱۴۰۵.
- استرآبادی، علی، *تأویل الآیات الظاهره*، بی جا: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۹۴.
- برقی، احمد بن محمد بن خالد، *المحاسن*، قم: دارالکتب الإسلامیه، ۱۳۷۱.
- ترخان، قاسم، «رابطه توحید و ولایت»، *مجله قیاسات*، سال شانزدهم، ۱۳۹۰.
- ترمذی، محمد بن عیسی، *سنن ترمذی*، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۳.
- جوادی آملی، عبدالله، *ادب فنای مقربان*، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۹.
- _____، *تسنیم (تفسیر قرآن کریم)*، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۵.
- _____، *مراحل اخلاق در قرآن*، قم: نشر اسراء، ۱۳۷۷.
- _____، *هدایت در قرآن*، قم: اسراء، دوم، ۱۳۸۵.
- _____، *تحریر تمهید القواعد*، تهران: انتشارات الزهراء، ۱۳۷۲.
- جیلانی، عبدالکریم بن ابراهیم، *الانسان الكامل فی معرفه الاواخر والاوائل*، بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا.
- حسن زاده آملی، حسن، *ممد الهمم در شرح فصوص الحکم*، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۸.
- _____، *انسان کامل از دیدگاه نهج البلاغه*، قم: قیام، ۱۳۷۲.
- _____، *ولایت تکوینی*، قم: قیام، ۱۳۷۱.
- حسینی تهرانی، سید محمد حسین، *امام شناسی*، تهران: حکمت، ۱۴۰۸.
- داوورپناه، ابوالفضل، *انوارالعرفان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات صدر، ۱۳۷۵.

- سبزواری، ملاهادی، *اسرارالحکم*، تصحیح: کریم فیض، قم: مطبوعات دینی، ۱۳۷۲.
- شاهرودی حسینی، مرتضی، فخار نوغانی، وحیده، «رابطه اول، آخر، ظاهر، باطن با انسان کامل»، *مجله مطالعات اسلامی-فلسفه*، شماره ۸۳/۲، ۱۳۸۸.
- شبستری، شیخ محمود، *گلشن راز*، شیراز: انتشارات کتابخانه احمدی، ۱۳۳۳.
- شیخ بهایی، محمدبن حسین، *الاریعون حدیثاً*، قم: دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۷۴.
- صفار، محمدبن حسن، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد ﷺ*، قم: مکتبه آیت الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴.
- صنعانی، عبدالرزاق بن همام، *المصنف*، بیروت: المکتب الإسلامی، ۱۴۰۳.
- طباطبایی، سید محمدحسین، *المیزان فی التفسیر القرآن*، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷.
- طبرسی، احمدبن علی، *الاحتجاج*، قم: الشریف الرضی، ۱۴۲۲.
- طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات فراهانی، ۱۳۶۰.
- عاملی، علی بن محمدبن یونس، *الصراط المستقیم الی مستحق التقدیم*، نجف اشرف: انتشارات کتابخانه حیدریه، بی تا.
- قمشه ای، آقا محمدرضا، *مجموعه آثار حکیم صهباء*: تحقیق و تصحیح: حامد ناجی اصفهانی، خلیل بهرامی قصرچی، اصفهان: کانون پژوهش، ۱۳۷۸.
- قیصری رومی، محمد داوود، *شرح فصوص الحکم*، به کوشش سید جلال الدین آشتیانی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵.
- کاشف الغطاء، جعفر بن خضر، *کشف الغطاء عن مبهمات الشریعه الغراء*، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، بی تا.
- کربلایی پازوکی، علی، «هدایت باطنی و معنوی امام و مسئله امامت در اندیشه علامه طباطبائی و تفسیر المیزان»، *پژوهش نامه معارف قرآنی*، شماره ۱۶، ۱۳۹۳.
- کشتی، محمدبن عمر، *الرجال الکشی*، تحقیق: مهدی رجائی، قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام.
- کلینی، محمدبن یعقوب، *اصول کافی*، ترجمه: محمدباقر کمره‌ای، تهران: انتشارات اسوه، ۱۳۸۶.
- گوهرین، صادق، *شرح اصطلاحات تصوف*، تهران: زوار، ۱۳۷۶.
- مازندرانی، محمد صالح بن احمد، *شرح الکافی الأصول والروضه*، تهران: مکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۲.
- متقی هندی، علی بن حسام الدین، *کنز العمال*، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳.

- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳.
- مرکز غدیرستان کوثر نبی ﷺ، تجلی غدیر در عصر ظهور، تهران: دلیل ما، ۱۳۹۲.
- مصباح یزدی، محمدتقی، انسان شناسی در قرآن، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ﷺ، ۱۳۸۸.
- مفید، محمدبن محمدبن نعمان، رسائل فی الغیبه، قم: مؤسسه تحقیقات و نشر معارف اهل البيت ﷺ، بی تا.
- _____، الافصح، قم: المؤتمر العالمی لالفیه الشیخ المفید، بی تا.
- مقدس اردبیلی، احمدبن محمد، مجمع الفایده والبرهان فی شرح الارشاد الاذهان الی احکام الایمان، قم: بی نا، بی تا.
- ملا صدرا، محمدبن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، قم: انتشارات بیدار، ۱۳۶۶.
- موسوی خمینی، روح الله، آداب الصلوة، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ﷺ، بی تا.
- نجارزادگان، فتح الله، تفسیر موضوعی قرآن کریم؛ آموزه های از فضایل و حقوق اهل بیت ﷺ در قرآن، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، ۱۳۹۳.
- نسفی، عزیزالدین بن محمد، انسان کامل، تهران: طهوری، ۱۳۸۶.
- نوری، علی، التعليقات علی مفاتیح الغیب، تهران: مؤسسه تحقیقات فرهنگ، ۱۳۶۳.
- یثربی، محمد، سیری در آیات ولایت و امامت، قم: انتشارات انصاریان با همکاری مؤسسه تحقیقاتی علامه مجدّد وحید بهبهانی ﷺ، ۱۳۸۷.
- یزدی مطلق، محمود، امامت پژوهی، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۱.